

تاریخ‌نگاری احسان طبری

محسن لطف‌آبادی*

محمد پورقنبر**

چکیده

ویژگی‌های تاریخ‌نگاری احسان طبری را می‌توان بدین قرار برشمرد: تاریخ‌نگاری از پایین (بررسی تاریخ خلق یا توده مردم)، ساختاری نگرستن به پدیده‌ها و رویدادها، ریشه‌یابی و بررسی زنجیره‌ای حوادث برای درک تحولات زمان حال (طبری دغدغه حال و آینده دارد)، توجه به رخدادها و دیگر مناطق جهان و دیگر دوره‌های تاریخی برای فهم بهتر حادثه و رویداد موردنظر خود، استنتاج قاعده و قانون از پدیده‌های تاریخی، اعتقاد به پیش‌بینی و تکرارپذیر بودن آن و اعتقاد به حرکت جبری و تکاملی تاریخ. با وجود این، طبری به علت پایبندی شدید به مرام مارکسیستی، بسیاری از واقعیت‌ها و حقایق تاریخ ایران را نادیده می‌گیرد و رهیافت نظری خود را بر پدیده‌های تاریخی تحمیل می‌کند؛ هرچند که خود معتقد به چنین امری نیست.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، احسان طبری، مارکسیسم، حزب توده.

۱. مقدمه

تاریخ‌نویسی ایران که تا نیمه قرن ۱۳ شمسی، روال ثابت و همیشگی خود را طی می‌کرد، با وقوع رویدادهای سیاسی و نظامی برجسته در برهه زمانی مذکور، به تدریج تحولاتی را در خود مشاهده نمود. بدین ترتیب که، این رویدادها، نوعی چالش فکری در میان برخی رجال ایرانی، مبنی بر علل عقب ماندگی و انحطاط کشورشان را پدید آورد، و آنان را بدان

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، mohsenlotfabadi@yahoo.com

** پژوهشگر مؤسسه تاریخ معاصر ایران و دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی،

mpourghanbar8@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۲

جهت سوق داد که با نگاهی عمیق و رویکردی تازه و توأم با تأمل، معضلات را مورد واکاوی قرار دهند. یکی از راه‌های تاثیرگذار، در راستای کشف ریشه‌های انحطاط ایران، تأمل در روند تاریخی این کشور، از طریق فن تاریخ‌نگاری بود. اما در این میان، تاریخ‌نویسی نیز همراه با زوال اندیشه در ایران، دچار انحطاط شده، و برای تبیین مسائل تاریخی و دگرگونی‌های عصر جدید، کارایی لازم را نداشت. از این رو، می‌بایست طرحی تازه در آن افکنده می‌شد، تا توضیح تحولات دنیای نو، امکانپذیر گردد. بعد از آنکه، روشنفکرانی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، این (به نوعی) جنبش فکری را در اواسط قرن ۱۳ شمسی آغاز نمودند، با وقوع انقلاب مشروطه، نیازها برای تحولات در این زمینه، محسوس تر گردید، و البته، افرادی مثل ناظم الاسلام کرمانی و احمد کسروی، با نگارش این رویداد مهم، سهم بسزایی در تحول تاریخ‌نگاری ایران ایفا نمودند. این روند، در دهه‌های نخستین قرن ۱۴ شمسی نیز ادامه یافت. نکته برجسته در این برهه زمانی در عرصه تاریخ‌نگاری، ایجاد مؤسسات علوم عالی، به ویژه دانشگاه تهران بود، که سبب رخنه فکر رویکرد علمی نسبت به تاریخ‌نگاری، در میان اذهان برخی مورخین برجسته نظیر عباس اقبال، سعید نفیسی و غلامرضا رشید یاسمی گردید. در همین مقطع زمانی که مورخان ایرانی، درصدد نزدیکی به رهیافت علمی در تاریخ بودند، بینش و رویکردی بر فضای تاریخ‌نگاری ایران حکمفرما گردید که کاملاً جدید، و البته بیگانه نسبت به ساختار فکری تاریخ‌نگاری سنتی بود. بدین ترتیب که، سقوط حکومت پلیسی - امنیتی رضاشاه، زمینه را برای ظهور یک حزب کمونیستی در عرصه سیاسی ایران فراهم نمود. گروه موردنظر که با عنوان «حزب توده» فعالیت می‌کرد، نفوذ فراوانی در ایران طی دهه ۱۳۲۰ش بدست آورد، و نه تنها در عرصه سیاسی بلکه در زمینه فکری نیز بسیار تاثیرگذار ظاهر شد. یکی از جوانب رخنه فکری این گروه سیاسی مارکسیست - لنینیست در ایران، از بُعد تاریخ و اندیشه تاریخی بود، که تاثیرات آن، تا زمان حاضر، محسوس است. در این میان، نقش مهم‌ترین و برجسته‌ترین تئوریسین حزب توده یعنی احسان طبری قابل توجه بود؛ کسی که بنابر اظهار دیر اول حزب مذکور در زمان انقلاب (کیانوری)، تنها باسواد این حزب محسوب می‌شد (کیانوری، ۱۳۷۱: ۵۶۲). طبری نه تنها به عنوان تئوریسین اصلی حزب توده، بلکه در جهان کمونیسم نیز همچون متفکری (اما نه مورخ) برجسته، دارای اعتبار بود (شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۰۲ - ۹۵). او چندین کتاب با محتوای تاریخی به نگارش درآورد و سعی نمود تا مسائل تاریخ ایران را با رویکردی جدید مورد واکاوی قرار دهد. نویسندگان این سطور سعی کرده‌اند تا در این مقاله، از طریق رجوع به آثار این اندیشمند مارکسیست،

رویکرد و نوع مواجهه او به تاریخ و تاریخ‌نگاری را مورد بررسی قرار دهند و ببینند که مشخصه‌های تاریخ‌نگاری احسان طبری چگونه بوده است.

۲. تاریخ از نگاه احسان طبری

تأثیرپذیری از مارکسیسم

نقطه نظرهای احسان طبری نسبت به دانش تاریخ، در قالب رویکرد مکتب مارکسیسم - لنینیسم می‌باشد که وابستگی و پابندی زیادی به آن دارد. او مارکسیسم - لنینیسم را اندیشه‌ای تماما علمی، مثبت، طبقاتی، انقلابی و انتقادی می‌داند. (طبری، ۱۳۵۶: ۱۲۴). طبری در جانب‌داری خود از این مسلک می‌نویسد که مردمان ایران از اینکه نخستین خلق‌های آسیا در فراگیری جهان بینی انقلابی و ایجاد سازمان انقلابی هستند باید به خود بی‌بالند. (همان: ۱۴۲). او معتقد است اگر مارکسیسم - لنینیسم یکبار به درستی و به طور جامع درک شود می‌تواند سرمایه عظیم فکری برای یک عمر نبرد اجتماعی باشد و آنچنان دید روشنی در مسائل طبیعی و تاریخی ایجاد کند که در حکم نوزایی کامل شخصیتی و روحی انسان باشد. به زعم او مارکسیسم - لنینیسم قله تکامل معرفت بشری، عظیم‌ترین شیوه تحلیل از معرفت، رهگشا و پرتوان است، زیرا حقیقت است. (طبری، بی‌تا: ۶). یا در جای دیگر اشاره می‌کند که امروزه هیچ مکتب فلسفی، اقتصادی و بورژوازی اجتماعی از جهت نفوذ، استحکام منطقی، قدرت پاسخگویی و حلاله آن در پراتیک، همسازیش با دانش‌های طبیعی و اجتماعی و تأثیر انقلابی و دگرگون‌ساز، با مکتب مارکسیسم - لنینیسم قابل مقایسه نیست. (طبری، ۱۳۵۶: ۱۲۵). اما با وجود این جانب‌داری و جهت‌گیری خاص طبری نسبت به مرام مارکسیسم، وی به طور شگفت‌انگیزی معتقد است این مسأله خللی در کارهای علمی او وارد نمی‌کند: «با آنکه فلسفه مارکسیستی فلسفه ایست جانبدار یعنی سمت تاریخی خاص دارد و از پرولتاریا در مقابل بورژوازی دفاع می‌کند، طرفدار عینیت علمی است. لازمه جانبدار بودن آن به هیچ وجه نقض واقع بینی و عینی‌گرائی نیست و نیز بخاطر واقع بینی و عینی‌گرائی به فلسفه ماوراء طبقات و بی طرف بدل نمی‌شود. منافع پرولتاریا به مثابه طبقه مترقی و انقلابی عصر ما با حقیقت در تضاد نیست، لذا در جهان بینی او [مارکسیسم]، داشتن خصلت جانبدار و خصلت عینی می‌تواند با هم همراه باشد.» (طبری، بی‌تا: ۸)

طبری، تاریخ دیرپای بشر را براساس نبرد طبقات توضیح می‌دهد که در آن توده‌ها یا خلق در حال جنبش و نبرد علیه اسارتگران و استثمارگران هستند. او معتقد است در این

دوازده هزار سال کم و بیش تنها یک فرمول مؤثر برای برخورداری از مواهب مادی و معنوی وجود داشته و آن اینکه «بدزد و ثرتمند شو تا قدرتمند باشی، و سپس با اتکاء به ثروت و قدرت ثمره کار مولدان محصولات مادی و نعمات معنوی را به سوی خود و خانواده ات غصب کن.» یا «زور بگو و ستم بران و قدرتمند شو و سپس با اتکاء به قدرت و حيله، ثروت بیاندوز و به همان نتیجه مطلوب قبل برس.» در یک کلمه: «دیگران را بدبخت کن تا خود را خوشبخت سازی. دیگران را چاکر ساز تا خود سرور شوی. و جوان را زیرپا گذار تا ترا بر فراز سر جای دهند.» (طبری، ۱۳۶۱: ۱۲۶ - ۱۲۵). در واقع او تناقض میان نیروهای ارتجاعی و محافظه کار (که به حفظ وضع موجود علاقه مندند) و نیروهای تحول طلب و انقلابی جامعه (که برای اصلاح عمیق وضع موجود یا حتی دگرسازی بنیادی آن مبارزه می کنند) را مهم ترین تناقض جامعه می داند که آن را از دیرباز در اساطیر و ادیان می توان دید. طبری در ادامه می گوید: «برخورد خشم ناک و درنده خویانه اشرفیت ساسانی در زمان خسرو خواتان، داوری های سرپا افترا آمیز نظام الملک وزیر سلاجقه، برخوردهای خلیفه عباسی با جنبش زنگیان و میرانشاه تیموری با جنبش حروفیه، با برخوردهای امروزی چرچیل ها و کارترها و تاخت و تازه های هیتلر تفاوتی ندارد.» (طبری، بی تا، درباره جامعه و تاریخ: ص ۹۵ - ۹۴). با وجود همه تلاش ها در این زمینه (نشان دادن مظلومیت مردم در برابر ظلم و استبداد)، طبری باز هم می گوید: «همیشه این عطش در من به جای ماند که دین انسانی خود را به پامال شدن قرون هنوز ادا نکرده ام.» (طبری، بی تا: ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی: ص ۱۴ - ۱۳).

او همانند دیگر مارکسیست ها با آرمانی کردن مفاهیمی مثل «صلح»، «عدالت»، «برابری»، «رفاه»، «فضلیت» و غیره در ذهن خویش، معتقد است تنها زمانی جامعه ای بهروز است که با تلاش به آنها دست یافته باشد. او خود را فرزندان کسانی در طول تاریخ می داند که بخاطر رهائی خلق از اسارت و حقارت، مرگ را خوار شمردند و از زندگی برده وار با مردانگی قهرمانانه تن زدند. (برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، ص ۵۲۹). طبری این مرحله را «سوسیالیسم علمی» می داند که در آن نظم نوین و جامعه ای رها از بهره کشی و امتیاز و فرمان دهی اقلیت بر اکثریت ایجاد می شود: «مارکس، انگلس و لنین، با پیوند تئوری با پراتیک انقلابی، با وارد ساختن اندیشه سوسیالیسم علمی در جنبش خود به خودی طبقه کارگر، با ایجاد سازمان های انقلابی این طبقه اهرم دگرگونی جهان را پدید آوردند تا آنچه در گذشته «آرمان» و «تخیل» یا اتوبی نام داشت، راه خود را در واقعیت زنده تاریخ بگشاید و خود به تدریج به واقعیت بدل گردد

یعنی استثمار و استعمار برافتد، صلح و برابری و پیشرفت و رفاه همه جانبه همه خلق‌ها، نژادها و جنس‌ها تأمین گردد و بشریت، ماقبل تاریخ خود را پشت سر بگذارد و وارد عصر نوین تاریخ انسانی شده خود بشود، بشریت به دوران مجبور بودن در چنگ قوانین جبار طبیعی و اجتماعی خاتمه دهد و صاحب اختیار کامل سرنوشت خود بشود.» (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۲۶ - ۱۲۵).

۳. نگرشی تک‌خطی و جبری به روند تاریخ

طبری قائل به حرکت جبری و تکاملی تاریخ (دیالکتیک تکاملی تاریخ) است که با قدرت و نیروی فراوان خویش همچون سیلی غرنده و مقتدر در بستر متحول، جوشان و خروشان و فاجعه‌گستر خویش به پیش می‌تازد. (طبری، بی‌تا، درباره جامعه و تاریخ، ص ۱۷). وی تاریخ را حاصل حرکتی قانونی و پیش‌رونده و البته پیش‌بینی‌پذیر می‌داند و نقش کارگزاران، قهرمانان و مردان بزرگ تاریخی را در آن هیچ می‌انگارد. او در این باره، شخصیت‌ها را به دو نوع «فعال و منفعل» تقسیم می‌کند (برای نمونه بنگرید به همان، ص ۵۰ - ۴۸).

طبری معتقد است کسانی که می‌پندارند می‌توانند جبر تاریخ را به کنترل خویش دریاورند در توهمند، زیرا در حکم تاریخ تردیدی نیست و حقیقت را بر مسند حاکمیت خواهد نشاناند. (طبری، ۱۳۶۱: ص ۱۰۳). وی به نقل از مارکس در قاطعیت جبر تاریخی می‌گوید تاریخ مسائلی را در دستور روز می‌گذارد که قادر به حل آن است. مسائلی که در دستور روز نیست، احدی قادر نیست حل کند، یعنی از جبر تاریخ پیش‌بتازد. (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۵۶ - ۱۵۵). بنابراین، به عقیده این متفکر مارکسیست، سیاستی که با سمت‌گیری عمومی تکامل تاریخی جامعه معین و جامعه بشری در تضاد باشد هر اندازه هم که از لحاظ «فنون سیاسی» ماهرانه تنظیم گردد، تنها و تنها می‌تواند کامیابی موقت داشته باشد و سرانجام به بن‌بست می‌رسد. (طبری، ۱۳۶۱: ص ۴).

به همین دلیل طبری از برخی فلاسفه و جامعه‌شناسان ضد تاریخ نظیر پوپر انتقاد می‌کند: «فلاسفه و جامعه‌شناسان ضد تاریخ در میان متفکران بورژوازی زیاد بوده‌اند و هستند و یکی از مشهورترین آنها در میان معاصر که کتابی بر رد تاریخ‌گرایی مارکسیستی نوشته، پوپر نام دارد که صریحاً می‌گوید تاریخ، تکرارپذیر نیست. نه چنین نیست. تاریخ در مسیر قوانین ویژه جامعه‌شناسی یا فلسفه تاریخ (بحثی در نام نیست) به شکل جبری سیر می‌کند» (طبری، ۱۳۶۱: ص ۴).

کند، ولی این سیر، مانند همه سیرها در طبیعت و اجتماع، سیر همواره مستقیم الخط اعتلائی نیست، بلکه تضاریس شکسته و بسته و پیچ‌پیچ غریب است.» (طبری، بی‌تا، درباره جامعه و تاریخ، ص ۷۰ - ۶۹). به عبارت دیگر، تاریخ به رغم حرکت تکاملی و اعتلائی خود، سرشار از جهش‌های به جلو و به عقب، زیگزاک‌ها، درجا زدن‌ها، خمش‌ها و کژراهی‌هاست. اما در روند تکاملی آن به سوی هدف تردیدی نیست. به زعم طبری، اگر ما دید تکاملی نسبت به تاریخ نداشته باشیم، هم در درک واقعیت حرکت تاریخ و هم در پیش بینی حوادث دچار سردرگمی خواهیم شد. (طبری، بی‌تا، آموزش فلسفه علمی، ص ۳۸).

طبری اذعان می‌کند که اگرچه یک پدیده واحد در تاریخ جامعه هرگز همانند هم نیست، و این شاید باعث شود علت و قانونمندی تاریخی را بالکل منکر شویم، اما معتقد است که نباید این واقعیات متفاوت را برجسته کرد، زیرا با مجهز شدن به شیوه‌های علمی می‌توان به مشابهت‌های فراوان آنها پی برد: «تفاوت جامعه و تاریخ تنها در اختلاف ماهیت و پدیده است و باید به جامعه‌شناسی علمی مجهز بود تا سیر تکامل را شناخت و الا چه تفاوتی است مابین فلان کاهن معبد «رع» در مصر قدیم و کاردینال خیمنتس؟» (طبری، ۱۳۶۱، ص ۹۱). از این جهت یعنی قانونمندی و تکرارپذیری، تفاوتی بین تاریخ و طبیعت نیست. از نظر وی، قوانین تاریخ مانند قوانین همه رشته‌های دیگر معرفت، «قابل درک، تحلیل، توجیه، محاسبه، پیش‌بینی، نظارت و اداره» است. (طبری، بی‌تا، درباره جامعه و تاریخ، ص ۷۲، ۸۰) بنابراین، مارکسیسم، علم عام‌ترین قوانین رشد طبیعت، جامعه و تفکر است و این قوانین و مقولات در مجموع خود، کلیت جهان را در جریان گسترش و تکامل و تغییر لاینقطع آن منعکس می‌کند. (طبری، بی‌تا، آموزش فلسفه علمی، ص ۳۴ - ۳۵) بر این اساس، طبری همانند دیگر مارکسیست‌های کلاسیک معتقد است که جوامع انسانی - از جمله ایران - از جهت ماهیت قوانین اقتصادی - اجتماعی از سلسله فرم‌اسیون‌های معینی (به ترتیب: زندگی ابتدایی اولیه و نظام دودمانی، نظام بردگی، نظام فئودالی، نظام سرمایه‌داری و نظام سوسیالیستی) می‌گذرد. (طبری، ۱۳۴۸، ص ۱۷). به تعبیر وی، اگر قوانین درونی تکامل طبیعت و جامعه را بشناسید، پیش‌بینی علمی (پروگنوستیک) در هر دو عرصه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی برای شما ممکن می‌شود. (طبری، بی‌تا، آموزش فلسفه علمی، ص ۳۸ - ۳۶).

بنابراین، طبری معتقد است تا تعمیم‌ها و تجزیه‌ها انجام نگیرد، قوانین مسلط بر روابط درونی این سرشت‌ها را نمی‌توان بیان داشت و تا از عرصه‌های محدود و ویژگی این عرصه‌ها صرف نظر نمائیم و از جزئی به کلی توجه نکنیم، در مفردات باقی می‌مانیم و به

عام دست نمی‌یابیم. به زعم او تنها پس از شناخت سرشت و قوانین است که باید بار دیگر به عرصه‌های مشخص بازگشت و آن را توضیح داد؛ از مفرد و خاص به عام فراز رفت و سپس از عام به مفرد و خاص فرود آمد. (طبری، ۱۳۶۱: ص ۱۰۴). او از لنین نقل می‌کند که همواره هشدار می‌داد که درخت را نبینید، جنگل را ببینید؛ امواج را نبینید، دریا را ببینید؛ در جزئیات، در اپیزودها، در این یا آن واقعه چنان مستغرق نشوید که از سیر کلی امور غافل بمانید. (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۵۷؛ طبری، بی‌تا، درباره جامعه و تاریخ، ص ۷۱). تنها از این طریق است که می‌توان درک مناسبی از اشیاء و پدیده‌ها با وجود تنوع آنها داشت و تنها این علم است. (طبری، بی‌تا، آموزش فلسفه علمی، ص ۵۵). طبری، مخالفان وجود قانونمندی و تکرارپذیری و پیش‌بینی‌پذیری در تاریخ و جوامع انسانی را به باد انتقاد می‌گیرد که تنها که در جزئیات حوادث و پدیده‌ها باقی مانده‌اند و سودی در مطالعات آنها نیست و کوشش آنها را «ابلهانه» توصیف می‌کند. (طبری، بی‌تا، درباره جامعه و تاریخ، ص ۳۷، ۷۰ - ۶۹). «اگر تاریخ، شارح چگونگی تحقق‌یافتن مشخص قوانین درونی و ویژه تکامل جامعه انسانی نباشد، در آن صورت، سرگذشت خوانی و قصه‌پردازی عبثی است که در آن، همه ادوار، همه حوادث، همه اشخاص، سخت به هم شبیه‌اند، که در آن، عمده و تاریخ‌ساز، با آن غیرعمده‌ای که در آن سوی بستر تکامل قرار دارد، همانند می‌گردند و تنها قانونی که می‌توانید در آن بیابید، جنگ خیر و شرّ تجریدی و مطلق است که معلوم نیست چرا خیر، خیر است و شرّ، شرّ است، و چرا گاه این و گاه آن پیروز می‌شود، مگر آنکه همه را به شیوه داستان‌نگاران باستانی ما، تقدیری مرموز از جانب نیروئی ماوراطبیعی پندارید و خود را به وجود حکمتی دسترس‌ناپذیر تسکین دهید.» (طبری، بی‌تا، فروپاشی نظام سستی و زایش سرمایه‌داری، ص ۸).

به‌رغم اعتقاد طبری، مبنی بر حرکت تاریخ در مسیر مشخص شده خود، او، این نکته را هم اظهار می‌دارد که پدیده‌های تاریخی در سیر این حرکت، ممکن است متناسب با زمان و مکان‌های خاص، با گوناگونی عجیبی گام بردارند (طبری، ۱۳۶۱: ص ۸۲). طبری، ضمن اینکه معتقد است تاریخ جوامع انسانی، از یک مراحل مشخصی از شکل‌بندی‌های اجتماعی عبور می‌کند، با این حال، کار کسانی را که به اقتباس الگوی جزمی مراحل مبادرت می‌ورزند، به نقد کشیده، و عمل آنها را یکی از شکل‌گیری‌های «دگماتیسمیون فلسفه اجتماعی مارکس و انگلس» می‌شمرد. او بر این اعتقاد بود که مطلق کردن این اشکال، فراموش کردن «تنوع عظیم شکل حرکت در جامعه» و «قابلیت انعطاف شگرف نسج اجتماعی» است. (شیرازی، ۱۳۸۶: ص ۹). این متفکر مارکسیست، بر این باور بود که اشکال

بروز این نظام‌ها در تاریخ و همچنین سرعت تحول آنها، به اندازه‌ای متنوع می‌باشد که نباید تنها به تحمیل مصنوعی یک مُشت مقولات منطقی بر تاریخ، بسنده کرد، بلکه باید منطقی را از متن تاریخ، کلی را از متن جزئی، عام را از متن تجربی بیرون آورد. (طبری، ۱۳۴۸، ص ۱۷) طبری در آموزش فلسفه علمی می‌گوید که دیالکتیک حرکت تکاملی بغرنج جهان را در مسیر زمان و مکان، تابع قوانین عام و خاص می‌شمرد، لذا می‌طلبد که به پدیده‌ها برخورد مشخص تاریخی انجام گیرد، زیرا بدون این برخورد، اشیاء و پدیده‌ها از جهت مختصات کیفی، مقام تاریخی و عملکرد ویژه آنها درک نمی‌شوند و همه اشیاء و پدیده‌ها به هم شبیه می‌گردند و شخصیت و خودبودگی خود را از کف می‌دهند. (آموزش فلسفه علمی، ص ۳۸). وی، این نکته را یادآور می‌شود که خودِ مارکس هم در برخی آثارش، «شیوه تولید آسیائی و جامعه کهن آسیائی» را مورد تحلیل قرار داده و یا اینکه «دسپوتیسم شرقی» را ارائه می‌دهد. (طبری، ۱۳۴۸، ص ۱۲). با این اوصاف، طبری نتیجه می‌گیرد که «به جای جستجوی اشکال یونانی - رومی بردگی در ایران، به جای یافتن اشکال فرانسوی - آلمانی فئودالیسم در ایران، به جای جستجوی اشکال انگلیسی - هلندی رشد سرمایه داری در کشور ما، باید به دنبال یافتن آن اشکالی رفت که در این کشور پدید شده و با آنکه از جهت سرشت خود، پدیده‌های جوامع دیگر بشری را تکرار می‌کند، از بسیاری جهات شکل بروز خود، یگانه و ویژه است.» (همان، ص ۱۳؛ برای اطلاعات بیشتر در این باره نک: شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰ - ۱۰۸). وی هنگام تشریح جنبش کمونیستی شمال ایران نیز ذکر می‌کند که کمونیست‌های ایرانی از زمان انقلاب مشروطیت با واقعیت ایران درگیر بودند و می‌بایست به این نتیجه برسند که جامعه ایرانی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از جوامع دیگر ممتاز می‌کند و بدون درک آنها، تعیین مشی سیاسی، سازمانی، رهبری و مبارزه‌ای محال است. (طبری، ۱۳۵۶، ص ۱۳۲). طبری شاید با این کار می‌خواهد به نوعی از تاریخ‌نگاری رسمی و کلاسیک مارکسیستی (دیدگاه ارتدوکسی مارکسیسم)، در بررسی تاریخ ایران فاصله بگیرد و به شیوه تولید آسیایی روی آورد تا بتواند بدین ترتیب، نظریه مارکسیستی را با پدیده‌های تاریخ ایران وفق دهد (شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷).

با جود این، طبری با اینکه مدعی این گفته‌ها می‌شود، اما در عمل چندان بدان پایبند نیست و فقط در حد حرف باقی می‌ماند. در واقع طبری را باید در زمره متفکران تکاملی الگوی تک خطی مارکسیست - لنینیست قرار داد که تنها یک نسخه برای تمامی جوامع می‌پیشنند. با نگاهی کلی به کتب او و مطالعه اجمالی نظریات وی، این امر به خوبی آشکار می‌شود. برای نمونه طبری معتقد است با اینکه در همه کشورهای آسیا، مارکسیسم - لنینیسم و

سازمان انقلابی آن، راه خود را از مسیر ویژه باز می‌کند، اما راه کشور ایران، راه ایجاد یک «مارکسیسم آسیایی» یا «ایرانی» نیست، بلکه فراگیری جامع و علمی و دقیق آموزش مارکس، انگلس و لنین، انطباق درست و علمی آن بر شرایط مشخص جامعه معین و ایجاد به موقع و پرحوصله سازمان انقلابی است. (طبری، ۱۳۵۶، ص ۱۴۲).

۴. تعامل تاریخ و جامعه‌شناسی

در نهایت طبری اذعان می‌کند چون انسان موجودی اجتماعی است، ما به جامعه‌شناسی و تاریخ برای شناخت وی نیازمندیم. وی با تفکیک قائل شدن میان جامعه‌شناسی عام و تاریخ می‌نویسد: «جامعه‌شناسی عام، به معنی فلسفه اجتماع، تجرید حرکت تاریخ انسانی است و جستجو و تعیین دوره بندی‌های عینی و منطقی در مسیر تکاملی وی و یافت قوانین کلی یا خاص این ادوار است. ولی وقتی سخن از تاریخ به میان می‌آید، آنگاه ما با تبلور مشخص این دوره بندی‌ها و قوانین در یک تنوع حیرت‌انگیز از شخصیت‌ها و رویدادها و چرخش‌ها و تحولات عجیب و غریب و تنازعات بزرگ و کوچک، آرام و خونین، و بازگشت‌ها و جهش‌ها و شتاب‌ها و درنگ‌ها سر و کار داریم.» (طبری، درباره جامعه و تاریخ، ص ۶۸). لذا، طبری شباهت زیادی میان جامعه‌شناسی و تاریخ قائل می‌شود و می‌گوید تاریخ را باید به کمک قوانین جامعه‌شناسی شناخت. به عبارت دیگر، طبری بر این موضوع تاکید دارد از آنجا که میان تاریخ و جامعه‌شناسی مشابهت زیادی وجود دارد، برای شناخت روند تاریخ، باید به جامعه‌شناسی علمی مجهز بود (طبری، ۱۳۶۱، ص ۲).

۵. تاریخ‌نگاری احسان طبری

اگر به دوره و زمانه احسان طبری و رویکردی که به دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری وجود داشت، توجه کنیم، به وضوح در خواهیم یافت که او یک مرحله (اگر نگوییم چند مرحله) از هم قطاران خویش جلوتر بوده است. در اینجا منظور آراء و عقاید طبری نیست، - کما اینکه نگارندگان با بسیاری از دیدگاه‌های او مخالف هستند - بلکه آنچه موردنظر است، نوع مواجهه وی به تاریخ و تاریخ‌نگاری است.

۶. تاریخ به مثابه علم

طبری خود دغدغه تاریخ‌نگاری علمی را دارد و این نکته را مستقیماً در برخی از نوشته‌هایش اشاره کرده است. دغدغه طبری، دغدغه تاریخ‌نگاری فایده‌گرایانه است تا از آن سود و منفعتی حاصل شود. به همین دلیل به کسانی که بر پایه اسلوب علمی به سراغ تاریخ نمی‌روند و تنها به جزئیات و حوادث منفرد تاریخی می‌پردازند و اغلب نیز در تاریخ سیاسی متوقف می‌شوند، خرده می‌گیرد که در کارشان فایده‌ای نیست. طبری در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری* می‌نویسد: «تاریخ برای کسانی که با بسیج علمی به سراغ آن نروند، پیوسته انبان درهمی از فاکت‌ها است که به سفسطه‌گو همان اندازه امکان استناد به اسناد و واقعیات می‌دهد که به جوینده حقیقت. زیرا تنها با گزین کردن واقعیات نمونه‌وار که مظهر بروز قوانین نهانی تاریخ است و تنها با تنظیم تحلیلی این واقعیات، بر پایه اسلوب علمی، رها از پیشداوری‌ها، آزاد از اغراض می‌توان مسیر حقیقی تاریخ را ترسیم کرد»^۱ (طبری، بی‌تا، *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری*، ص ۶). بنابراین، طبری، بر روی نقش مهم تاریخ‌نگاری در زمینه نگاه عمیق به حوادث و واکاوی دقیق پدیده‌های تاریخی و بررسی تحلیلی آنها، به منظور ریشه‌یابی علل رویدادها و همچنین استخراج قواعد پنهان در تاریخ، اشاره می‌کند.

او همچنین در مقدمه کتاب *برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران* درباره مطالب کتابش می‌نویسد که درباره مسائلی که در کتاب وی مطرح شده پژوهندگان بسیاری اعم از ایرانی و غیرایرانی کتب، رسالات و مقالات فراوانی که بسیاری از آنها در سطح عالی تحقیقند نگاشته‌اند. سپس سوالی که خود مطرح می‌کند این است که با وجود این کارها، چه ضرورتی به تکرار این تلاش‌های انجام یافته است؟ طبری در جواب سیستم بندی منطقی و دارا بودن پشتوانه نظری را عامل تمایز بخش اثر خویش از آثار دیگران می‌داند: «این امر به پندار نگارنده، برای آن ضرور است که در بسیاری از پژوهش‌های انجام گرفته انبوه فاکتوگرافیک، گاه بدون سیستم بندی منطقی و گاه با تحلیل‌های غیر مقنع علمی همراه است. از نظر یک مارکسیست پدیده‌های تاریخی تعبیری دارند که ناشی از قوانین تکامل مادی و معنوی جامعه معین است. لذا در این بررسی‌ها کوشش شده است انبوه فاکتوگرافیک با سیستم بندی منطقی و براساس تحلیل ناشی از جامعه‌شناسی علمی عرضه گردد.» طبری در ادامه این نکته را هم یادآوری می‌کند که در اثر موردنظر تلاش شده است تحلیل منطقی و نظری از درون فکت‌های معتبر بیرون

آید نه آنکه از پیش بر آن تحمیل شود و الگوسازی و منظره پردازی های مصنوعی انجام گیرد. (طبری، ۱۳۴۸، ص ۶ - ۵). به همین جهت همواره تاکید می کند که باید بدون پیشداوری و تعصب های ذهنی و گروهی به سراغ تاریخ رفت!! تا تاریخ سپاسگزار همه خدمتکاران صدیق خویش باشد. (طبری، ۱۳۵۶، ص ۴۰ - ۳۹). هر چند واضح است که طبری در اینجا مطابق با مرام مارکسیستی تک خطی خود، بیشتر شعار می دهد و در عمل چندان بدان پایبند نیست. طبری همچنین اشاره می کند که احکام و داوری های خود را به هیچ وجه قطعی و نهایی نمی داند، زیرا ممکن است با دسترسی یافتن به اسناد و مدارکی تازه در قضاوت و فرمول بندی های خود تجدیدنظر کند. (همان، ص ۱۵).

از نظر طبری، تا زمانی مورخ یا پژوهشگر عرصه تاریخ در گرماگرم حوادث تاریخ و در مواجهه با آن است، دشوار است بتواند آن را به درستی ارزیابی کند؛ ولی به قول خودش «دیرتر، هنگامی که شورهای انگیزته شده فرو خفت، هنگامی که پویه عمومی تاریخ عیار حوادث خود را عیان کرد، قدرت داوری عینی و خونسردانه به مراتب بیشتر است.»^۲ به زعم طبری، گذشت حدود سی سال، - به علت کسب تجربه، درک ژرفتر قوانین تاریخ، تکیه بر اسناد، برخورداری از پژوهش های مورخان و در نهایت اندیشیدن بیشتر - زمانی مناسب و کافی برای نیل به یک فهم روشن تر از گذشته و پدیده موردنظر است. (طبری، ۱۳۵۶، جامعه ایران در دوره رضاشاه، ص ۷ - ۶).

طبری بر این نکته واقف است که یک ناسیونالیست مترقی یا ارتجاعی، یک مذهبی، یک لیبرال، یک عنصر چپ‌گرا، منظره مطالب را، چه بسا به طور دیگر می بیند و یا می خواهد ببیند و تکیه بر ارزش ها، محل مثبت و منفی ها، برای او اینجا و آنجا تغییر می کند و درکش از حوادث عمده، دگرگونه است. او بعد از اشاره به نقش موثر ذهنیت^۳ و نسبی گرایی در تاریخ نگاری، از این سخن می راند که کدامیک از این نسبی ها، دارای دامنه وسیع برد و اعتبار تاریخی است و واقعیت ها را بیشتر و بهتر منعکس می کند. ازینرو، صراحتاً می گوید که اعتقاد یک مارکسیست آن است که نقطه نظر پرولتاری، دید دیالکتیکی تاریخ، معیار خلقی، ملاک مبارزه طبقاتی، بررسی عینی ماتریالیستی تکامل تاریخی، آن افزارهای ضروری است که بدون آن، هر تاریخی به سفسطه و انبوهه درهم نامفهوم از رخدادها بدل می گردد. (همان، ص ۱۶).

۷. کاربرد رویکرد مارکسیستی در تحلیل تاریخ

طبری در بسیاری از جاهای کتاب خویش به حمایت از رویکرد مارکسیستی و مورخان شوری می‌پردازد. وی ضمن ارزشمند دانستن آثار محققانی نظیر احمد کسروی، فریدون آدمیت، عباس اقبال آشتیانی و غیره، بررسی‌های مارکسیستی درباره تاریخ ایران (نظیر کارهای ایوانف) را بیش از همه تحقیقات موجود، از جهت پیکاری و درون شکافی رویدادهای تاریخی، پرمضمون و آموزنده می‌داند. (فروپاشی نظام سستی و زایش سرمایه داری، ص ۱۲ - ۱۱). از نظر او در آثار مورخان شوروی، تحلیل‌های علمی و بررسی جامع فاکتو گرافیک در امتزاج منطقی با یکدیگر توانسته است صحنه‌های تاریخ را با واقع‌گرایی ترسیم کند. (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۲). او درباره تأثیرات مثبت اندیشه‌های چپ در ایران می‌نویسد: «کمونیست‌های ایرانی علی‌رغم شرایط بسیار دشوار و نامساعد اجتماعی، در جامعه‌ای با ترکیب نیرومند خرده‌بورژوازی، در جامعه‌ای با در یوزگی عمومی، در جامعه‌ای در آن بیش از ۸۰ درصد مردم بی‌سواد بودند، در جامعه‌ای با نظام فئودالی و نیمه فئودالی و ترکیب نیرومند عشیرتی، در جامعه‌ای با سنت هزاران ساله استبداد سلطنتی، در جامعه‌ای که در چنگ استعمار و شبکه عنکبوتی فراماسونی آن اسیر بود، در جامعه‌ای بیمار، در جامعه‌ای بی‌خبر از سیاست جهان و حتی ایران... درفش اندیشه‌هایی را برافراشتند که حتی برای درک کلیات آن می‌توانستند به قدرت تصور و انتزاع پناه برند... با وجود تمام این دشواری‌ها حزب مارکسیست‌های ایرانی در ادوار مختلف آن تنها حزبی است که ادامه کاری خود را طی قریب هفتاد سال حفظ کرده و کار حیرت‌انگیزی در انبوه توده‌های مردم انجام داده و از طریق انقلاب‌ها، تظاهرات، اعتصابات، تبلیغات سیاسی و فلسفی، فشاری بس نیرومند به هیأت حاکمه ایران وارد کرده و او را به کرات به عقب نشینی واداشته است. حزب دیگری را نمی‌توان نام برد که در چنین دوران طولانی، نقش عمیق و پر دامنه‌ای را در تاریخ معاصر ایران ایفاء کرده باشد. این ادعا نیست، این بیان واقعیت است.» (همان، ص ۱۳۸، ۱۴۰). به همین جهت از شخصیت‌ها و متفکرانی نظیر حیدر عمو اغلی، تقی‌ارانی، سلطانزاده و غیره که مطابق با این مرام فکری حرکت می‌کردند، ستایش‌های زیادی به عمل می‌آورد و حتی از آنها با عنوان «شهید» یاد می‌کند. (نک: همان، ص ۴۲). نمونه دیگر تأثیر ایدئولوژی در نگارش طبری را می‌توان در عبارات او درباره جنبش کمونیستی گیلان دید که نمی‌تواند افسوس خود را از ناکامی آن پنهان کند: «به نظر می‌رسید جمهوری گیلان می‌تواند تکیه‌گاه خوبی برای تحقق تحول مترقی در کشور قرار گیرد و به حکومت خودفروش تهران و به تسلط اشراف فئودال و قشر نوظهور بورژوا - مالک خاتمه دهد و در ایران جمهوری مستقل ترقی‌خواه و صلح‌دوستی را

برپا دارد. لذا امید برزگی در دلها جان گرفت. ولی افسوس که عقب ماندگی مفرط اجتماع و نبودن محمل های عینی و ذهنی بسیاری که برای تشکل نیروهای دمکراتیک خلق ضرور است، این امید را به نحوی دردناک - ولو به طور موقت - نابود کرد.» (همان، ص ۳۸).

به همین جهت طبری نمی تواند حمایت خود را از شوری پنهان کند؛ کشوری که همانند انگلستان و دیگر قدرت های جهان آن روز منافع مستقیم استعماری زیادی در ایران داشت. برای مثال او درباره قرارداد فوریه ۱۹۲۱ ایران و شوروی (در زمان رضاشاه) که در مسکو به امضاء رسید می گوید که این قرارداد نخستین قرارداد برابر حقوق ایران با یک دولت بزرگ و نمودار کامل سیاست لنینی احترام به حق حاکمیت ایران و نقطه مقابل قرارداد اسارت بار ۱۹۱۹ است که باعث برانگیختن شور و شغف عجیبی در ایران شده بود. (همان، ص ۶۰). در حالی که طبری، بسیاری از اقدامات زیان بار امپریالیسم شوروی را در ایران نادیده می گیرد و از این لحاظ انتقادات فراوانی را می توان به او وارد ساخت. یا در ماجرای امتیاز نفت شمال به شوروی در زمان نخست وزیری قوام السلطنه، طبری به جهت اعمال سیاست موازنه مثبت طرفدار اعطای آن بود، (طبری، ۱۳۶۷: ص ۶۵؛ نجمی، ۱۳۷۰، ج ۱: ص ۶۶۸) که در نوع خود سوال برانگیز است.

طبری که توجه زیادی به «جریان» تاریخ دارد و به زعم خود روند تکاملی آن را تا زمان خود بررسی می کند، در مطالعات و پژوهش های تاریخی خویش توجه زیادی به ریشه یابی رویدادها و پدیده ها دارد. همانطور که اشاره شد خود وی اذعان می دارد که مطالعات تاریخی باید دارای سودمندی و فایده ای باشند و باید از قصه پردازی های عبث دوری جست. بنابراین، طبری که دغدغه حال و آینده را دارد و با این دغدغه به سوی گذشته می رود، ریشه یابی پدیده ها کمک زیادی به او در این امر می کند. او تحت تاثیر نگاه مارکسیستی خویش از روند تکامل جامعه ایران، در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سستی و زایش سرمایه داری* مستقیماً به این موضوع اشاره می کند که برای بررسی تاریخ دو قرن اخیر ایران، درک ژرف ریشه و کنه حوادث و پدیده های جامعه ما در زمان معاصر و دریافت عمیق منطق خاص تکامل حوادث در کشور، که خود شرط و مقدمه ضرور داشتن دید درست در مبارزه اجتماعی است، اهمیت عملی فراوانی دارد. (فروپاشی نظام سستی و زایش سرمایه داری، ص ۶). یا در جای دیگر از همین کتاب می گوید تاریخ ایران در قرن نوزدهم و بیستم به هم وابسته و پیوسته است و در آن مضمون واحدی (زوال فئودالیسم و استقرار کند جامعه سرمایه داری) وجود دارد که باید تأمل مناسبی در آن داشت. (همان، ص ۹). یا طبری که تحت تاثیر نگاه مارکسیستی خویش علاقه فراوانی به بررسی ورود و

نفوذ استعمار در دوران معاصر به ایران دارد، به ریشه این روند در کشور توجه زیادی نشان می‌دهد و تا دوره صفویه، افشاریه و زندیه به عقب می‌رود. (نک: همان، ص ۵۶ - ۴۷). در بررسی جنبش بایگ‌گری و بسیاری دیگر از پدیده‌های تاریخی نیز به همین صورت عمل می‌کند. (نک: طبری، ۱۳۴۸: ص ۵۷۹ - ۵۶۶).

۸. توجه به توده مردم در تاریخ‌نگاری

طبری نگارنده تاریخ مردم است و چندان به تحولات سیاسی و پژوهیدن حول شخص شاه و درباریان بها نمی‌دهد، بلکه تحت رویکرد مارکسیستی اش آنچه نزد او مهم است، زندگی خلق و توده‌ها هستند. به زعم این متفکر مارکسیست، تاریخ را نباید به مثابه روند مکرر روی آوری به «منجیان خیال‌باف، ورشکست آرزوها و تکرارها سراب‌ها و فریب‌ها» دید، بلکه تاریخ پویه مداوم ولی دشوار و گاه مکرر در مکرر خلق‌ها به سوی هدف‌ها است. (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۵۶). او ضمن آنکه از بدبختی و مظلومیت اکثریت انسان‌ها در تاریخ سخن می‌گوید و مضمون زندگی بشر را سب‌طره وحشتناک زور و امتیاز و سرکوب خون‌آلود توده‌های مولد و زحمتکش می‌داند (ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی، ص ۹۰)، اظهار می‌دارد از آنجا که توده‌های مردم، به عنوان نیروهای عمده مولد، در همه ادوار تاریخی بوده‌اند، از این رو، تاریخ، در درجه اول، تاریخ توده‌های مردم و کار و کوشش و خلاقیت آنهاست، نه کارنامه بزرگان و زیدگان. طبری، نخبه‌گرایی در تاریخ را یک نظریه ارتجاعی معرفی می‌کند، و این نظر را که در عصر حاضر ارائه می‌شود، مبنی بر آنکه تکنوکرات‌ها، سازندگان تاریخ معاصر هستند، به عنوان یک «تئوری بورژوایی» دانسته و در امتداد همان نظریه نخبه‌گرایی در تاریخ می‌داند. (آموزش فلسفه علمی، ص ۱۷۰). البته وی متذکر می‌شود که نقش «توده‌های زحمتکش»، در همه ادوار تاریخی، کاملاً مشخص و ملموس نیست، بلکه در دوران‌های رکود سیاسی یا تسلط نیروهای ارتجاعی، گویی توده‌ها در خوابند و شرکت آنان در زندگی سیاسی، اندک است. در همین ایام است که این تصور باطل حاصل می‌شود که گویا تاریخ را اقلیتی ستمگر می‌سازند. (همان، ص ۱۷۱).

او به موفقیت خلق‌ها در رسیدن به صلح، آزادی و پیشرفت ایمان دارد، و تاجداران را ناکام در این عرصه می‌داند. به تعبیر خود او موفقیت خلق‌ها بنا به مثل معروف «دیر یا زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد». (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۵۲). او به رغم شکست بسیاری از جنبش‌ها و حرکت‌های برخی اشخاص به سود توده مردم، به تاثیر و موفقیت آنها در

جامعه ایران باور دارد: «جنبش مشروطیت، جنبش مسلح وران سال‌های جنگ اول جهانی و پس از آن، جنبش کمونیستی، جنبش توده‌ای، جنبش ملی کردن صنایع نفت به ظاهر شکست خوردند، ولی آیا در واقع از جهت مضمون تاریخ دچار شکست شدند؟» از نظر او این همه تحولات را «کار و نبرد و جانفشانی و پویه مردم ایران و جهان» به وجود آورده است، نه «حسن نیت و نبوغ شاهان مستبد». او در ادامه می‌نویسد: «شیخ احمد روحی را در تبریز سر بریدند، صور اسرافیل را در باغشاه خفه کردند، ستارخان را در باغ اتابک به تیر بستند، حیدرعمو اغلی را در پسیخان کشتند، ارانی را در بیمارستان زندان موقت تهران، روزه را در میدان تیر سرپازخانه، تیزابی را در زیر شکنجه... و از این قبیل بسیارند. ولی آیا قاتلان از "شر" اندیشه‌های آنان خلاصی دارند؟ آیا می‌توانند از فتح ابد و حل نهایی معضلات خود دم بزنند؟» (همان، ص ۱۵۶ - ۱۵۵). از دیدگاه طبری، آنها اگرچه در ظاهر تسلیم شده و شکست خورده به نظر می‌رسیدند، اما قهرمانان واقعی بودند. به همین جهت می‌گوید که یک مارکسیست حق ندارد به پدیده‌های تاریخی از دیدگاه «منافع اصیل خلق» ننگرد. (همان، ص ۶۵).

۹. توجه به تاثیر رخدادهای جهانی در امور داخلی ایران

بررسی ساختارها و مقوله «تغییر» در جامعه ایران، طبری را ترغیب می‌کند که در آثار خویش به تحولات دیگر مناطق جهان نیز توجه نشان دهد؛ اگرچه نگاه مقایسه‌ای دقیقی نسبت به جامعه ایران و جوامع دیگر ندارد و مطالب او در برخی مباحث کلی - نظیر تاثیر تحولات نظام جهانی بر جامعه ایران - متوقف می‌ماند. برای نمونه بعد از روی کار آمدن آقامحمدخان قاجار می‌نویسد: «این توفیق زمانی برای خان قاجار دست داد که تحول بزرگ صنعتی در انگلستان از سوی و انقلاب کبیر فرانسه و به میدان آمدن بناپارت از سوی دیگر، رقابت کشور سرمایه داری اروپا را به مصر و هند و ایران کشانیده و مقدر چنان بود که تمدن سنتی فئودالی ایران در قبال فشار نیرومند تمدن سرمایه داری صنعتی باختر زمین دچار بحران و تحولی تدریجی ولی ژرف و ریشه‌ای شود، تحولی که همانندش در تاریخ دیرینه این سرزمین دیده نشده بود.» (فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری، ص ۱۷). او همچنین برای توضیح دادن پدیده‌ای، از رخدادهای مشابهی چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان کمک می‌گیرد. برای نمونه او در نگاهی انتقادی درباره تمدن بزرگ محمدرضاشاه می‌گوید: «تمدن بزرگ "شاهنشاهی کسی را جلب نمی‌کند. جامعه شکل

یافته رارهارد، جامعه کبیر جانسن، جامعه صنعتی رستو، جامعه مابعد صنعتی بل، جامعه اقتصاد بازار براندت - شمیت، جامعه تکنوترونیک ژبیگنو برژینسکی و غیره دروغ‌های خنده آوری است. اینها آرزوی آینده نیست، خدعه برای تثبیت گذشته است. تنها مارکسیسم - لنینیسم است که بشر زحمتکش را با دورنمای واقعی یک تمدن از جهت کیفیتی به کلی نورو به رو ساخته است.» (طبری، ۱۳۵۶، ص ۱۵۹ - ۱۵۸). یا هنگام بازگویی کشته شدن قائم مقام فراهانی، ذهن او به سراغ رخداد‌های مشابه دیگر آن می رود و به دوره های دیگر تاریخی سرک می کشد: «کشتن قائم مقام تبه کاری بزرگی از جانب دربار و استعمار انگلستان و ارتجاع آن روز ایران در حق خلق ما، استقلال میهن ما و فرهنگ کشور ماست، و این جنایت که نظیر آن از طرف ناصرالدین شاه در مورد میرزا تقی خان امیرکبیر و از طرف رضاشاه در مورد مستوفی الممالک و از طرف محمد رضاشاه در مورد دکتر مصدق یعنی در زمان های مختلف و به اشکال مختلف تکرار می شود، حاکی از آن است که این مظاهر ارتجاعی، شخصیت و ترقیخواهی و ایستادگی در برابر استعمار را حتی در صفوف نزدیک به خویش نیز بر نمی تابد، تا چه رسد در صفوف خلق.» (فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری، ص ۷۴). طبیعتاً چنین نگاهی به تاریخ، هر اثری را می تواند جذاب تر کند.

۱۰. تاکید بر شواهد و اسناد موثق در نوشتن تاریخ

طبری در آثار خود تاکید زیادی در بکارگیری اسناد و مدارک و فکت‌ها دارد و معتقد است هرگونه نتیجه گیری یا تعمیمی باید براساس آنها انجام شود و خود را ملزم به انجام آن می داند. او در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری* در این باره می گوید که قبل از هرگونه تعمیم و استنتاجی نخست کلیه پژوهش‌ها و اسناد و مدارکی را که درباره موضوع معین در دست داشته بررسی کرده و تحلیل‌های دیگران را هضم نموده است و سپس کوشیده است تا از طریق بازاندیشی در مسائل بررسی شده، نگرش خویش را از مسأله یا دوران مورد بحث به دست دهد، با این قصد که در جهت درک ژرف تر سرشت تاریخی مسائل و جای آنها در ریشه تاریخی حوادث و نیز نشان دادن منظره کلی حرکت تکاملی تاریخ در دوران معین، گامی ولو کوچک به پیش برداشته باشد. او در ادامه هشدار می دهد که او این مسأله را در پژوهش خویش در نظر داشته است که هر نتیجه گیری باید بر پشته محکمی از فکت‌ها و اسناد متکی گردد تا تنها سرانگشت اوهام خود را نمکیده و

در وادی تعمیم‌های بی‌مضمون و تحلیل‌های بی‌مستند گام نگذاشته باشد. (همان، ص ۱۳ - ۱۲). طبری در مقدمه کتاب *جامعه ایران در دوره رضاشاه* نیز تصریح می‌کند که اگرچه در فکت‌ها و تاریخ‌ها و شرح حوادث و اسامی اختلاف‌هایی وجود دارد، اما او تلاش خود را کرده است تا به معتبرترین و رایج‌ترین فکت‌ها تکیه کند. با وجود این، باز هم گوشزد می‌کند که حتی در این مورد نیز احتمال عدم دقت وجود دارد، ولی به زعم وی، این نوع بی‌دقتی‌های احتمالی، تاثیر اساسی در منظره حوادث و استنتاجات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن ندارد و فقط از جهت یک مورخ پر وسواس و نکته‌گیر می‌تواند قابل بحث باشد نه از جهت یک تحلیل عمومی. (طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۶).

با همین نوع نگاه است که طبری به «روایت رسمی و دولتی» که «چاپلوسان» و نزدیکان به دربار آن را قلم زده‌اند، بهایی نمی‌دهد. او آثاری را که توسط این اشخاص و برپایه این اسناد به وجود آمده‌اند، مورد انتقاد فراوانی قرار می‌دهد. برای نمونه کتاب‌هایی نظیر *دودمان پهلوی* اثر جعفر شاهید، *تاریخ بیست و پنج ساله ارتش شاهنشاهی* اثر ذبیح‌الله قدیمی، *اندیشه‌های رضاشاه* کبیر و *سرگذشت رضاشاه* کبیر هر دو به قلم فتح‌الله بینا و غیره آثاری هستند که از گزند انتقادات طبری در امان نیستند. به گفته او بیشتر این آثار مدیحه‌آمیز بر پایه اسناد رسمی و دولتی در صدد هستند تا درباره سردودمان پهلوی (رضاشاه) و فرزندش محمدرضاشاه چهره‌ای بسازند که از گرد و غبار یک دوران پر هرج و مرج، از جانب نیروئی غیبی، همانند پیشوایان بزرگ و نوابغ، به نام ایران و ایرانی، به قصد تجدید عظمت کشور به پای خواسته‌اند و راز توفیق آنها را باید در لیاقت فطریشان و بخت و اقبال مردم ایران یافت که همیشه در دوران خفت و مذلت، شاهنشاهی جلیل‌القدر برای نجات آنها در کوران حوادث زائیده می‌شود. به زعم او این آثار در پی بردن به کنه پدیده‌ها عاجزند. از سوی دیگر از آثار کسانی چون حسین مکی، ملک‌الشعراء بهار، اسماعیل رائین و غیره که مبتنی بر اسناد معتبرتر هستند تمجید می‌کند؛ هرچند معتقد است در برابر آثار مارکسیستی ارزش کمتری دارند. (همان، ص ۱۱ - ۷).

طبری همچنین از نوشته‌هایی که در خارج از ایران توسط سیاستمداران و تاریخ‌نگاران بورژوازی غرب به نگارش درآمده است نیز انتقاد می‌کند. در میان می‌توان به کتبی چون *حوادث/اخیر ایران* اثر جیمز بالفور (سیاستمدار انگلیسی)، *تاریخ ایران* اثر سرپرسی سایکس (سیاستمدار و خاورشناس انگلیسی)، *اختناق ایران* اثر مورگان شوستر (سیاستمدار آمریکایی)، *وظایف آمریکاییان در ایران* اثر آرتور میلسپو (سیاستمدار آمریکایی) و غیره یاد کرد. طبری این افراد را «دشمنان آزادی و خلق ما» می‌داند که در آثار خویش در صدد

توجیه عوام فریبانه سیاست‌های امپریالیسم غرب هستند. بنابراین، در روایات و گفته‌های آنها برای استفاده از پژوهش‌های تاریخی باید دقت کافی مبذول داشت. (همان، ص ۱۲ - ۱۱).

از سوی دیگر طبری، ارزشمندترین آثار تاریخی در ارتباط با تاریخ ایران - به ویژه تاریخ معاصر - را آثار مورخان و ایرانشناسان شوروی می‌داند. به زعم او در این آثار، تحلیل‌های علمی و بررسی جامع فاکتوگرافیک در امتزاج منطقی با یکدیگر توانسته است صحنه‌های تاریخ را با واقع‌گرایی ترسیم کند. از میان مورخان شوروی، طبری از ولادیمیر پتروویچ استروف، ایوانف، باشگیروف، آقایف و غیره نام می‌برد. (همان، ص ۱۴ - ۱۲). او در مقدمه‌ای که برای کتاب *تاریخ نوین ایران* اثر ایوانف نوشته، آن را کتابی می‌داند که بر بنیاد تاریخ‌نگاری علمی نگاشته شده و آن را «اثر یگانه‌ای» معرفی می‌کند که مسلماً خوانندگان ایرانی به ویژه عناصر مترقی را که عطشان دریافت ژرف سرشت واقعی حوادث تاریخ معاصر ایران هست، سخت شادمان و خرسند می‌کند. (طبری، «پیشگفتار تاریخ نوین ایران»، ۱۳۵۶: ص ۴).

با وجود این نگاه یکسویه طبری به آثار نویسندگان شوروی، او در بسیاری از آثارش، التزامش به اسناد و مدارک را جهت اثبات رهیافت خویش حفظ می‌کند. او هم از کتب و رساله‌های سیاستمداران و تاریخ‌نگاران وابسته به کشورهای امپریالیستی - چه کتب ترجمه و چاپ شده در ایران و چه کتب چاپ نشده - و هم از اسناد استفاده می‌کند. همچنین از مطبوعات، روزنامه‌ها، جراید، مراکز آمار، خاطرات شخصی و غیره نیز غافل نمی‌ماند. با وجود این، در آثار طبری شیوه ارجاع دهی دقیق به سبک علمی مشاهده نمی‌شود، بلکه بسیار معمولی و پیش پا افتاده است. او حتی در مواقعی عمداً یا سهواً از ارجاع به سند موردنظر نیز خودداری کرده است. برای نمونه هنگامی که به بررسی اقتصاد و واردات و صادرات ایران بعد از کنار رفتن رضاشاه و اشغال کشور به دست متفقین می‌پردازد و آمارهایی را مثلاً درباره سهم شوروی و آلمان در بازرگانی خارجی ایران ذکر می‌کند، منبعی بدست نمی‌دهد و نمی‌گوید این آمار و ارقام را از کجا بدست آورده است. (نک: طبری، ۱۳۵۶: ص ۱۴۸ - ۱۴۷).

طبری همانطور که اشاره شد، در آثار خویش نسبت به حوادث زمانه خود نیز نویسنده‌ای منتقد است و در بسیاری از نوشته‌هایش به انتقاد از پدیده‌های مورد بررسی خویش حتی در ارتباط با جنبش‌های مرتبط با ایدئولوژی متبوع خود می‌پردازد. طبری خود

مستقیماً به این موضوع اشاره می‌کند که در جریان طولانی و دشوار رسیدن به جامعه آرمانی سوسیالیستی، شکست‌ها، اشتباهات، سردرگمی‌ها، عناصر ضعیف و خائن و رفیقان نیمه راه وجود دارد. اما می‌گوید که کمونیست‌ها حق ندارند خطاها را توجیه کنند یا آنها را مقدم و محتوم بشمرند. به زعم او چنین شیوه توجیه طلبانه‌ای مانع رشد یک حزب انقلابی است. به همین جهت معتقد است کمونیست‌های ایرانی پیوسته خود از جدی‌ترین نقادان خود بوده‌اند و نسبت به خطاکاران و نیمه راهان و خائنان و اکنش‌اصولی و سازمانی کرده‌اند. (همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۱). بنابراین، او نقدهایی را بر حزب کمونیست ایران وارد می‌سازد؛ اگرچه خودش اذعان می‌کند بعد از گذشت دهه‌ها، انتقاد کردن از آنها آسان است و باید دشواری راهشان را نیز دید. در یکی از این نقدها می‌گوید: «حزب کمونیست ایران از همان آغاز نتوانست ویژگی‌های جامعه ایران را دریابد و گاه با انطباق قالبی تجارب انقلاب روسیه، چه در جریان انقلاب گیلان و چه پس از آن دچار برخی اشتباهات و گاه اشتباهات جدی شد. این اشتباهات تصادفی نبود و دارای پایه استدلال و به اصطلاح «اساس مندی» تئوریک بود.» (همان، ص ۱۳۰) او همچنین در نقد تصمیمات کنگره دوم حزب کمونیست ایران می‌گوید: «در مجموع کنگره مسائل را از چپ حل کرد. امکان رشد سرمایه داری را در ایران، یعنی آن پروسه واقعی که مدت‌ها بود در ایران می‌گذشت و گسترش می‌یافت، ندید. وظیفه اجتماعی رضاشاه را تا حد عامل انگلیس و کارگزار فئودالیسم محدود ساخت و لذا محتوی طبقاتی کودتا و تحول رژیم را متوجه نشد و اصرار ورزید که در حزب «انقلاب ملی» که به وسیله خود کمونیست‌ها از ائتلاف سازمان‌های توده‌ای به وجود می‌آید، سرکردگی باید به دست کمونیست‌ها باشد.» (همان، ص ۱۳۳) به غیر از این، طبری، نسبت به بسیاری از پدیده‌ها و رخدادهای تاریخی - چه در گذشته و چه در زمان معاصر - مطابق با رهیافت خود انتقاداتی را وارد می‌سازد.

۱۱. نتیجه‌گیری

نقش طبری در عرصه تاریخ‌نگاری ایران را از دو جنبه متفاوت می‌توان ترسیم نمود. اول اینکه تاثیرپذیری او از مکتب مارکسیسم، موجب شد تا تمام سعی خود را برای تحلیل پدیده‌های تاریخی، در چارچوب ایدئولوژی متبوع خود بکار بگیرد، در نتیجه، این نگرش جزم‌گرایانه او، سبب عدم توجه‌اش نسبت به برخی واقعیت‌ها گردید. تاکید بیش از حد بر موضوع اقتصاد به عنوان زیربنا در تحلیل‌های تاریخی، طبری را بدان جهت سوق می‌داد که

بسیاری از حقایق جامعه ایران را در ادوار تاریخی، عمدا یا سهوا، نادیده انگارد. اما این فقط یک روی سگه فعالیت طبری در عرصه تاریخ‌نگاری را نشان می‌دهد. این سگه، روی دیگری هم داشت، که تاکنون کمتر کسی به آن توجه کرده است و جنبه دوم تاریخ‌نگاری وی را دربر می‌گیرد. احسان طبری، اگرچه به معنای واقعی کلمه یک مورخ نبود و خودش نیز بدان اذعان داشت، اما او را می‌توان از طلایه‌داران تاریخ‌نگاری علمی در ایران به شمار آورد. او نه تنها سعی نمود تا تاریخ ایران را براساس یک نظریه علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و علل پدیده‌ها را (از دیدگاه خود) کشف نماید، بلکه نظرات او در زمینه روش تاریخ‌نگاری و توجه‌اش به جامعه‌شناسی تاریخی که در آن برهه زمانی هنوز در ایران چندان شناخته شده نبود، امری بدیع بشمار می‌آمد. اکثر مطالبی که به نقل از طبری درباره تاریخ‌نگاری او در این مقاله ارائه گردید، مربوط به نوشته‌های وی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی می‌باشد، یعنی برهه زمانی‌ای که به نظر نمی‌رسد، تعداد افراد ایرانی‌ای که در زمینه تاریخ‌نگاری و تاریخ ایران، به این حد از شناخت رسیده باشند، از تعداد انگشتان دست فراتر رفته باشد. میزان اهمیت احسان طبری در تاریخ‌نگاری ایران، زمانی محسوس و ملموس‌تر خواهد شد که این نکته را در نظر بگیریم که خیلی از پژوهندگان تاریخ که با آثار او ارتباط برقرار کرده‌اند، اگرچه با آراء و دیدگاه‌های مارکسیستی و تک خطی او مخالفت داشته‌اند، اما از نوع تاریخ‌نگاری و شیوه مواجهه وی با تاریخ تاثیر پذیرفته‌اند. در مجموع باید احسان طبری را از مهمترین طلایه‌داران تاریخ‌نگاری چپ در ایران دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. او همچنین در مورد نوع تاریخ‌نگاری بیهقی، نظر جالبی دارد، بطوریکه می‌گوید، بیهقی را مبتکر سبکی می‌داند که نه تنها در ایران، بلکه در جهان هم سابقه نداشت: «به جای آنکه تفاله خشکیده‌ای از رویدادها بدست دهد، زندگی را به همه زشتی و زیبایی و جوشش و جنبش عبرت‌انگیز آن، در برابر چشم شما می‌گسترده و به هدفی که داشته، یعنی تبدیل تاریخ به نوزیستی حوادث و زمان‌ها و به اندرنامه، دست می‌دهد.» (طبری، ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی، ص ۱۷).
۲. طبری این مسأله را با مثال زیبایی بیان می‌کند: «هنگامی که از دره‌ها و شیب‌های کوهساری بزرگ می‌گذرید و پیچ و خم‌های گوناگون آن را پشت سر می‌گذارید، از هیئت و منظر عمومی و ابعاد آن کوهستان نمی‌توانید تصویری روشن بدست آورید. ولی وقتی از کوهسار خارج می‌شوید و لختی جاده هامون را می‌پیمایید و سپس سر می‌گردانید، آن کوهساری را که

در نوشتید نیک می بینید و از ابعاد و منظره عمومی آن تصویری درست بدست می آورید. چنین است ادوار و وقایع تاریخ.» (جامعه ایران در دوره رضاشاه، ص ۶).

۳. البته منظور او، عدم عینیتِ صرف، و تفسیر پدیده‌ها در راستای، اهداف، علایق و منافع خاصی است، و گرنه، او معتقد به ذهنی بودن تاریخ نیست، چنانکه در یکی از کتابش، حتی عنوان می‌کند که یادنامه انسان‌ها، تاریخ نیست، چون وثوق سندی ندارد، «ذهنی قصه گو» در ایجاد آن تاثیرگذار بوده و از آنجا که عواطف و خیال‌ها در اینجا نقشی بزرگ دارند. (طبری، از دیدار خویشتن، ص ۲۴).

کتاب‌نامه

- طبری، احسان. آموزش فلسفه علمی. بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- _____ . ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی. بی‌جا: انتشارات حزب توده، بی‌تا.
- _____ . از دیدار خویشتن (یادنامه زندگی احسان طبری). به کوشش: محمدعلی شهرستانی. تهران: بازتاب‌نگار، ۱۳۸۲.
- _____ . برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۸.
- _____ . «پیشگفتار تاریخ نوین ایران» از ایوانف. ترجمه: هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۶.
- _____ . جامعه ایران در دوره رضاشاه. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۶.
- _____ . جستارهایی از تاریخ. تهران: انتشارات پیک ایران، ۱۳۶۱.
- _____ . درباره جامعه و تاریخ. بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- _____ . فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری در ایران. بی‌جا: مرکز نشر توده، بی‌تا.
- _____ . کتراره. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- شیرازی، اصغر. مدرنیته، شبهه و دموکراسی: بر مبنای مطالعه موردی حزب توده. تهران: اختران، ۱۳۸۶.
- کیانوری، نورالدین. خاطرات نورالدین کیانوری. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱.
- نجمی، ناصر، دولت‌های ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذر ماه ۱۳۵۸: از سید ضیاء تا بازرگان. تهران: گلشایی، ۱۳۷۰.